



12 سپتمبر 2018

داکتر سید عبدالله کاظم

## تروریزم و افراط گرایی - دو روی یک سکه!

از مبدل شدن افغانستان به میدان جنگ و خون اکنون چهار دهه و از سقوط رژیم طالبان بوسیله امریکا و متحدین از 2001 تا امروز هفده سال می گذرد. برای پایان دادن مصیبت های دیرینه کشور در خون غرقه افغانستان متأسفانه همه تلاشها در این مدت به نتیجه نرسید و جنگ نه تنها خاتمه نیافت، بلکه روز بروز به عمق و پهنای آن افزوده شد و امروز اوضاع بیک معضل منطقوی و حتی جهانی مبدل شده است. در محراق این مشکل مردم بیچاره و فقیر کشور قرار دارند که قربانی این ماجراهای نافرجام شده و هر روز تعدادی از آنها چه بوسیله تروریستهای بیرحم و چه از طریق وضع ناهنجار قوای دفاعی کشته و سرپناه های فقیرانه شان آماج آتش جنگ قرار میگیرند. پایان این مصیبت اکنون به سرابی شباهت یافته است که هرچه بسوی آن قدم گذاشته شود، به همان پیمانہ دورتر میروند و امیدها را برای دسترسی به آن به یأس مبدل می سازد.

در این میان چند نفر معلوم الحال با استفاده از کرسی های پارلمان کشور به این فکر افتاده اند که به دلیل نارسائی امریکا در حل این معضله باید در توافقنامه امنیتی و دفاعی افغانستان با امریکا تجدید نظر صورت گیرد. معلوم است در پشت پرده این تلاش ها دستاں مغرض دیگر از همسایگان قرار دارند تا با این وسیله برحکومت افغانستان و نیز مراجع امریکائی فشار وارد کنند تا امریکا برای خاطر خواهی آنها سر کیسه را برای شان بار دیگر باز کند و به دهن شان پول بریزد و یا از موقف اپوزیسیونی آنها تاحدی حمایت کند و نگذارد که حکومت به عمر این فساد پیشگان که خود در ماجرا به نحوی شریک با تروریستان و افراط گرایان اند و در دار و دسته مافیائی آنها برای بی ثبات ساختن افغانستان همکار و هم پیمان میباشند، پایان دهد و آنها را که هر روز زیر نام "جهاد و مقاومت" به باجگیری و منفعت جوئی مصروف اند، از حلقه برانند.

با چرخش هفدهمین سالگرد رویداد یازدهم سپتمبر و حمله امریکا و متحدین آن به افغانستان و سقوط طالبان، متأسفانه مقامات امریکا در همان آغاز دچار اشتباهات بزرگ شد که امروز با عواقب نا هنجار آن، با خرچ بیلونها دالر و از دست دادن بیش از 2500 فرزند خود در جنگ های بعدی با مخالفان مسلح حکومت افغانستان روبرو میباشند و نمیدانند چگونه از این معضله با نیک نامی بیرون روند. بدون شک خروج آنها از افغانستان هم برپادی افغانستان را و هم بی حیثیتی یک قدرت بزرگ دنیا را و در عین زمان عروج مخالفان آنها را در افغانستان و منطقه در قبال دارد. یکی از مشکلات جاری که وضع را بیک معما تبدیل کرده است، همانا جدا ساختن تروریزم از افراط گرایی است که آنها میخواهند با تروریزم مصاف دهند و اما افراط گرایی را در آغوش بکشند.

امروز در ویبسایت فارسی/دري بی بی سی مقاله تحلیلی از یک محقق امور دینی (افغان) را خواندم که این موضوع را با دقت و موشگافی قابل توجه به بررسی گرفته بود. با تشکر از ویبسایت مذکور اینک مقاله پر محتوای آقای مُحق را تحت عنوان "جنگ با تروریزم و آشتی با افراط گرایی؛ سیاست پس از یازده سپتمبر" عیناً اقتباس و تقدیم علاقمندان موضوع میدارم؛ امید است مورد توجه قرار گیرد:

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

## جنگ با تروریسم و آشتی با افراط‌گرایی؛ سیاست پس از یازده سپتامبر

محمد محق (محقق امور دینی)  
11 سپتامبر 2018 - 20 سنبله 1397 (بی بی سی)

از رویداد مشهور یازدهم سپتامبر هفده سال کامل می‌گذرد. آن رویداد سبب شد که ایالات متحده و کشورهای هم‌پیمان آن جنگی تمام عیار را با القاعده و طالبان اعلان کنند. آمریکا با یال و کوپالش به راه افتاد تا در مصافی سرنوشت‌ساز ریشه این دشمن جدید را برکند و پس از شکست کمونیسم در اواخر قرن بیستم، پیروزی بر تروریسم را در آغاز هزاره سوم بنام خود ثبت کند.

آنچه پس از هفده سال از این جنگ گسترده بر جای مانده است بیش از یک تریلیون دلار آمریکایی هزینه مالی، بیش از دو هزار سرباز کشته شده ناتو، بیش از ده‌ها هزار کشته و زخمی مردم بی‌دفاع افغان، و سردرگمی بی‌پایان ژنرالان نظامی و رهبران سیاسی است.

آیا شروع این جنگ از همان آغاز خطایی کمرشکن بود؟ آیا سخن طرف مقابل درست بود که گفته بود شروع این جنگ را آمریکا ولی‌پایانش را ما تعیین می‌کنیم؟ آیا آمریکا و دوستان آن در ناتو آمادگی ورود به جنگی نامتعارف را نداشتند؟

پرسش‌های متعددی از این دست را می‌توان در میان آورد، و جدا از این که پاسخ درست چه باشد آنچه بر روی زمین می‌گذرد، زمین‌گیر شدن بزرگترین سازمان نظامی جهان و حکومت‌های قدرتمند آن در این نبرد است.

اکنون بجاست که دلایل و عوامل ناکامی این جنگ را به پرسش بگیریم، زیرا برای ما افغان‌ها بیش‌ترین هزینه انسانی را داشته و برای جهان دموکراتیک بزرگ‌ترین آزمون را رقم زده است. شکست این نبرد هرچند بیش‌ترین خسارت را برای افغانستان ببار خواهد آورد اما این شکست تنها به پای افغانستان نوشته نخواهد شد، بلکه شکست جبهه‌ای است که، صرف نظر از سیاست حکومت‌ها، به آزادی‌های اساسی انسان، به کثرت‌گرایی، به مدارا، به جهان‌شمولی حقوق بشر، به رفاه اجتماعی، و به صلح جهانی باور داشته است.

در مقابل، پیروزی برای کسانی خواهد بود که رویکرد اساسی شان سرکوب اندیشه، نظام پلیسی، تمامت‌خواهی، تعصب مذهبی، نفی آزادی‌ها و زیستن بر وفق ارزش‌های عصر حجر است.

در چرایی این ناکامی، اگر نگوییم شکست محتوم، صاحب‌نظران دلایل متعددی را برشمرده‌اند، که در رأس همه آن‌ها نقش و نقشه نظامیان پاکستان قرار می‌گیرد، و اگر کسی در این جنگ مستحق مدال پیروزی باشد آنان قهرمانان بی‌بدیل آن خواهند بود.

عاملی که در درجه بعد از آن اهمیت می‌یابد، فساد گسترده‌ای است که در این هفده سال سونامی ویرانگری را به راه انداخته و از ادارات دولتی تا سازمان‌های غیردولتی و نهادهای مدنی و حلقات روشنفکری و تا اخلاق عامه مردم را در افغانستان درنور دیده است؛ و این قهرمان دوم این جنگ است!

اما اگر از این دو عامل بدیهی بگذریم، به عامل مهم دیگری می‌رسیم که، به باور صاحب این قلم، نقشی مهمی در این ناکامی داشته است، و آن سیاستی بوده است که پس از یازدهم سپتامبر در برابر

د پانو شمیره: له 2 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

افراطگرایی در پیش گرفته شد، سیاستی که شاید بتوان آن را، به مسامحه، آشتی با رویکردهای افراطی در منطقه خواند. اینکه آیا این رویکرد به صورت نخواستہ و ندانسته انتخاب شد یا نه، و اینکه بیشترین بار ملامت بر دوش چه کسی می‌افتد، موضوعی درجه دوم است، اما به رسمیت شناختن اصل قضیه اهمیت درجه اول دارد.

به نظر می‌رسد که از آغاز قضیه آنچه مورد توجه جهان قرار گرفت تروریسم بود و نه افراطگرایی. تروریسم به جریانی گفته شد که عملاً سلاح در دست داشت و در سنگر قرار گرفته بود و به کشتار می‌پرداخت. یعنی مشکل اساسی تقلیل داده شد به قله کوه یخی که از آب بیرون زده بود نه قاعده آن، گروه‌های مسلحی که به شکل سازمان یافته در جبهه جنگ قرار داشتند.

از آن پیش‌تر، یعنی کسانی که این نیروی جنگجو را تربیت می‌کنند، کسانی که این ایدئولوژی را تبلیغ می‌کنند، کسانی که برای ترویج این ایدئولوژی کمک مالی می‌کنند، کسانی که این گروه‌ها را بازوی استراتژیک خود می‌دانند، کسانی که با تکیه بر آن‌ها از دولت‌ها باج می‌گیرند، کسانی که با تروریست‌ها تنها در روش اختلاف دارند نه در اهداف و مقاصد، همه این‌ها به کناری گذاشته شده، و از محاسبه حذف شدند.

لازم نیست کسی نابغه باشد تا کشف کند که تروریست از مادر با این صفت به دنیا نیامده است، بلکه پیش از آن در جایی در معرض وسوسه قرار گرفته، در جایی جذب یک تشکیلات شده، در جایی شستشوی مغزی شده و پس از همه مراحل تبدیل به انسانی فدایی شده و برای کشتن و کشته شدن کمر بسته است.

هر کسی می‌تواند بفهمد که به جای جنگیدن با این فدایی از جان‌گذشته و صرف نیروی مادی و انسانی در برابر او، بسیار بیشتر به صرفه است که نگذاریم او تا به این جا برسد. برای آن کار باید به سراغ اماکنی رفت که آموزش چنین کسانی را به عهده دارند، افکاری که سبب این تحول می‌شوند، منابعی که امکانات این آموزش را فراهم می‌سازند، شبکه‌هایی که به جلب و جذب مشغولند، مراجعی که عملکرد تروریست‌ها را توجیه شرعی می‌کنند، حلقاتی که تروریست‌ها را معذور و مجبور قلمداد می‌کنند، و مانند این‌ها.

انسانی که به نام دین دست به کشتار بی‌گناهان می‌زند، پیش از آن‌که به این پیمانہ مجرم شود او خود مرحله‌ای تربیتی را از سر گذرانده و قربانی شیوه‌ای تباہ کننده شده است.

ذهن و روان چنین کسی پیشاپیش به دست ایدئولوژی‌های وحشت و ترور زهرآلود شده و برای کشاندن او به این مرحله تلاش هنگفتی به مصرف رسیده است.

وقتی کسی به آن مرحله رسید کار چندانی نمی‌توان کرد جز افزودن بر تدابیر شدید امنیتی و جنگیدن با آن در لحظه مواجهه، کاری که امروز در افغانستان همه نیرو و توان صرف آن می‌شود. به گفته سعدی:

**سر چشمه شاید گرفتن به بیل**

**چو پُر شد نشاید گذشتن به بیل**

اکنون ظاهراً بعد از هفده سال این چشمه پر شده، لبریز گردیده، و سر به طغیان برداشته است، و اکنون بیل ناتو و بیل‌بانان آن به تردید افتاده و می‌خواهند از میدان پا پس بکشند.

د پانو شمیره: له 3 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

چه این وضعیت معلول خلأ استراتژی و پالیسی باشد و چه محصول ندانم‌کاری و نادانی کسانی که باید به آن رسیدگی می‌کردند، نتیجه واقعی فرقی ندارد.

در این هفده سال یک تروریست کشته شد اما چند افراطی تربیت یافت، یک گروه مسلح از پا در آمد اما چند گروه غیرمسلح به جایش به پا خاست، و این روند ادامه داشت تا آن که آب از سرچشمه گذشت و به مرز طغیان رسید.



امروز حتی در مناطقی از افغانستان که زمانی مهم‌ترین مراکز مقاومت در برابر طالبان و القاعده به حساب می‌رفتند، افکار افراطی به سرعت در حال گسترش است، مراکزی که این افکار را تبلیغ می‌کنند رو به افزایشند و جوانانی که هر روزه شکار این حلقات می‌شوند تعدادشان به هیچ صورت کم نیست.

آنچه در این میانه این وضعیت پیچیده را بغرنج تر کرد، و قوز بالا قوز شد، آشفتگی مفهومی و معرفتی بود. از یک سو، افراد و گروه‌هایی که قرار بود در شرایط نوین افغانستان طرح کشوری بعد از جنگ را بریزند نتوانستند ارزش‌های جهان‌شمولی را که پایه صلح و ثبات اجتماعی و سیاسی دانسته می‌شود به خوبی و به زبانی بومی تعریف کنند، و از دیگر سو، شماری از افراد و گروه‌هایی که از طالبان و داعش خوش شان نمی‌آید و شاید از درگیری با آنان نیز ابایی نداشته باشند، اما به علت ابهامی که در بعد معرفتی مسایل وجود دارد به ترویج انگاره‌هایی در باره آدمی، جامعه، زن، هنر، حقوق، قانون، آزادی، و بسیاری مسایل دیگر پرداختند که عملاً بستر گسترش فکر طالبانی را هموار کرد. آنان نمی‌دانستند که جنگ با طالبان، القاعده و داعش بدون جنگ با بستر فکری آنان امکان‌پذیر نیست. اگر کشمکش‌های قومی و تباری را هم به این پازل اضافه کنیم تصویر کامل می‌شود.

با همه این‌ها، آنچه گفته شد به این معنا نیست که جنگ با طالبان و دیگر تروریست‌ها به شکست قطعی و به پایان تلخ خود رسیده است.

هنوز فرصت‌های فراوانی در برابر همه بازی‌گران این صحنه وجود دارد. می‌توان در پالیسی‌ها و استراتژی‌ها تجدید نظر کرد، می‌توان قوانین مبارزه با افراطگرایی را نیز به قوانین مبارزه با تروریسم افزود، می‌توان بر منابع مالی مراکزی که این افکار را اشاعه می‌کنند نظارت بیشتری اعمال کرد، می‌توان از نیروهای معتدل دینی حمایت واقعی کرد، می‌توان میان نیروهای معتدل دینی و نیروهای دموکرات زمینه هماهنگی و تفاهم را سامان داد، می‌توان به انسجام همه نیروهای فکری و فرهنگی مخالف با افراطگرایی و تروریسم کمک کرد، می‌توان فراتر از سیاست‌های گذرا به آینده منطقه و جهان اندیشید، و سرانجام راهی عاقلانه به پایان این تراژیدی پیدا کرد. (پایان مقاله)